

می‌اندازند. پدر پسرک کنار وی است. هوا رو به تاریکی می‌رود که به طرف شهر و بیمارستان حرکت می‌کنند. وقتی به بیمارستان می‌رسند پسر مرده است. با معاینهٔ دو دکتر معلوم می‌شود که پسرک را خفه کرده‌اند.<sup>۵</sup> در سراسر داستان علت روشنی برای انجام قتل نمی‌بینیم، اما با توجه به اینکه خانهٔ پسرک و خانواده‌اش در حاشیه شهر است، شاید ذهن به سوی دیه گرفتن به عنوان علت قتل سوق پیدا می‌کند. هر چند که هیچ اطمینانی به این نظر وجود ندارد و چه بسا خوانندهٔ دیگری بنا به سلايق و روحیات خود علت دیگری را جست‌وجو کند. و این البته بدان معنی است که دست کم بعضی از داستانهای کرم‌پور بیشتر از اینکه طبع ادعای وی «کار را تمام کند»<sup>۶</sup> باید آدمی را درگیر کند و لازمهٔ این کار شخصیت‌پردازی قوی و باور شدن اعمال آنهاست که خواننده را به دنبال علت یا توجیه آن به تکاپو دارد. به این ترتیب چه بسا در واقعیت هم نتوانیم علل بعضی از رفتارها و اعمال دیگران را بفهمیم، یا هر یک را به گونه‌ای توجیه کنیم.

داستانهای کتاب کشتارگاه صنعتی صرفاً تلخ و سیاه نیست. در آنها بارقه‌هایی از امید هم دیده می‌شود، اما فقط امید و آرزوهایی که کوچک هستند. در «یک قطره شادی» دو نفر یکی نابینا و دیگری کسی که پا ندارد در محل متروکه‌ای زندگی می‌کنند که متعلق به آنها نیست. این محل در معرض تخریب است. در نهایت ناامیدی هستند که به ذهن‌شان می‌رسد به مشهد و حرم امام رضا بروند. یا در داستان هنرمندانه «لامپ سوخته» پیرمردی تنها و عصایی، با انگشتانی کج و خشک، زانوهای کمانی، پشتی قوز کرده، و با استخوانهایی پوک و چشمانی که خوب نمی‌بیند می‌خواهد روی صندلی و از آنجا روی میز برود و لامپ سوخته را عوض کند. اما حتی در این داستانها با امید و

آرزوهای کوچکی روبرو هستیم که به نوعی باز ابتذال و ضعف و تنهایی ما را نشان می‌دهند. کرم‌پور پیش از یکی از داستانهایش درمندانانه آورده است:

«به دنبال مردی گشتم  
که به هنگام باران  
کتش را روی شانه‌ام می‌انداخت  
تا عطرش را با خود به خانه برد...  
اکنون چه می‌توانم کرد  
با مردانی بی‌حوصله پشت میزها  
که ضربان قلب‌شان فقط با حقوق آخر ماه تند می‌شود»<sup>۷</sup>

همچنین از کرم‌پور نقل کردیم که گفته بود: «هر قدر فکر کنم به صحراهای پرگل و گیاه، باز نمی‌توانم داستانهایی جدا از واقعیت بنویسم که چون حبابی مراد در میان خود گرفته.» به واقع کرم‌پور از عشق به «صحراهای پر گل و گیاه» و از سر دلزدگی از وضع و زندگی «کنونی» است که گاه داستانهایش مانند «مرگ و مه» و «لاستیک» رنگ انتقام از حامیان وضع حاکم را می‌گیرد، و در گل بیشتر داستانهایش خود به خود به راوی «واقعیت» موجود و زندگی مردم و «مردانی» بدل شده که سردشان است.

پی‌نوشت:

- ۱- ضیافت شبانه (مجموعه داستان)، فرزانه کرم‌پور، ۱۳۷۸، رایان اندیشه، مقدمه.
- ۲- کشتارگاه صنعتی (مجموعه داستان)، فرزانه کرم‌پور، ۱۳۷۹، رایان اندیشه، ص ۴۸.
- ۳- کشتارگاه صنعتی، ص ۴۲.
- ۴- کشتارگاه صنعتی، ص ۱۱.
- ۵- کشتارگاه صنعتی، ص ۹۹.
- ۶- کشتارگاه صنعتی، ص ۱۱.
- ۷- ضیافت شبانه، ص ۱۴۵.

## تاریخ محاصرهٔ لیسبون

تاریخ محاصرهٔ لیسبون رمانی است اثر ژوزه ساراماگوبا ترجمهٔ عباس پژمان که از سوی نشر مرکز به چاپ خواهد رسید.

موضوع رمان تلفیقی از دو روایت است (مثل سایر رمان‌های ساراماگو). در واقع رمانی است تاریخی همراه با یک رمان عاشقانه (اتوبیوگرافیک ژوزه) که با یکدیگر تلفیق گشته است. ساراماگو در این رمان تاریخ محاصرهٔ لیسبون را که در قرن ۱۲ میلادی اتفاق افتاده از نگاه خاص خود می‌نگرد و در قالب یک رمان تاریخی برای خواننده بازگو می‌کند.

تا قرن ۱۲ مغربی‌ها به لیسبون حاکم بودند. در این قرن دن آفونسو انریک اولین پادشاه پرتغال لیسبون را محاصره کرد و این شهر را از دست مغربی‌ها خارج ساخت و پادشاهی پرتغال را بنیان گذارد. آن سال‌ها، سال‌هایی بود که صلیبی‌ها از تمام اروپا برای جنگ با مسلمان‌ها عازم بیت‌المقدس بودند. در تاریخ رسمی پرتغال این جنگجویان صلیبی از سواحل پرتغال رد می‌شوند.

رایموند سیلوا شخصیت اصلی رمان، مصحح یا نمونه خوان یک انتشاراتی است. او در حال تصحیح تاریخ محاصرهٔ لیسبون است که یک تاریخ‌نویس معاصر آن را نوشته است. رایموند سیلوا وقتی به جملهٔ «صلیبی‌ها به دن آفونسو انریک کمک کردند...» می‌رسد وسوسه می‌شود و فعل این جمله را منفی می‌کند. از قضا این تحریف یا تغییر از چشم ناظران چاپ مخفی می‌ماند و پس از چاپ کتاب متوجه می‌شوند. آنان مجبور می‌شوند کتاب را با یک غلط‌نامه منتشر کنند، البته رایموند بعداً بازخواست می‌شود، اما این مسئله باعث آشنایی رایموند با خانمی که سرویزارستار است می‌شود. رمان پس از این به اصطلاح روایت رابطهٔ این دو شخصیت است و هم روایت جدیدی از محاصرهٔ لیسبون به دست می‌دهد.

ساراماگو در تاریخ رسمی این واقعه شک می‌کند و روایتی را که می‌نویسد بر این پایه قرار می‌دهد که صلیبی‌ها از کمک به دن آفونسو امتناع می‌کنند و بدین ترتیب داستان از اینجا شروع می‌شود...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات  
پرتال جامع علوم انسانی

اردلان عطار پور

# مردهایی که سردشان است